

## بودلر و سپهری، در جست‌وجوی بهشت گمشده

محبوبه فهیم کلام\*

### چکیده

شارل بودلر و سهراب سپهری — دو شاعر فرانسوی و ایرانی — از نظر اندیشه و هنر، نوآورترین شاعران عصر خود به‌شمار می‌روند. این دو شاعر درونگرا، دلزده از کرهٔ خاکی، با هدف پی‌بردن به حقیقت هستی و رسیدن به دنیای ایده‌آل، همواره در جست‌وجوی آرمانشهری هستند که در آن بیاسایند؛ از این‌رو، به طبیعت، سفر، عرفان و... گرایش می‌یابند.

در مقالهٔ حاضر، به برخی اندیشه‌ها و مضامین شعر سپهری اشاره و این اندیشه‌ها و مضامین با مضامین اشعار بودلر همسنگ دانسته شده است. گرچه دیدگاه‌های سپهری و بودلر در مسیر جست‌وجوی بهشت گمشدهٔ خود، شباهت‌های بسیاری دارند، تفاوت‌های چشمگیری نیز دارند که آنها را از هم متمایز می‌کند. در این مقاله، همچنین، تشابه و تفاوت‌های محتوایی و اندیشهٔ شاعرانهٔ این دو شاعر با رویکردی تطبیقی از منظر ادبی و عرفانی بررسی شده است.

**کلیدواژه‌ها:** عرفان، طبیعت، جست‌وجوی آرمانشهر، سفر، جهانی فراسو.

\*. استادیار، عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی - واحد اراک

## مقدمه

در مقاله حاضر، اشعار دو شاعر که به دلیل مضمون و زبان خاص، جایگاه ویژه‌ای در تاریخ ادبیات دارند، بررسی شده است. سهراب سپهری (شاعر معاصر ایرانی) و شارل بودلر (شاعر فرانسوی قرن ۱۹ میلادی)، به دلیل فاصله زمانی - مکانی و نیز تفاوت‌های فرهنگی - مذهبی، چنان از هم دور هستند که هیچ تشابهی بینشان قابل تصور نیست. ولی با مطالعه در اندیشه شاعرانه و مضمون شعر این دو شاعر، به فصل مشترکی که همانا «جست‌وجوی مأمَن» و یا به عبارت دیگر، «بهشتی گمشده» است، پی می‌بریم.

آن‌چنان‌که در تاریخ ادبیات نگاشته شده است، شعرا که به واسطه خردگرایی و طبع لطیفشان از آلام دنیای پیرامون خویش دررنج‌اند، پیوسته در جست‌وجوی مأمَن و پناهگاهی برای تسکین دردهای درونی خویش‌اند؛ از این منظر، شعرای رمانتیک و غالب شعرای سمبولیست، به دامان طبیعت و عناصر زنده موجود در آن پناه می‌برند و طبع لطیف خویش را در طبیعت صیقل می‌دهند. در این رهگذر، شارل بودلر - شاعر پیشرو مکتب سمبولیسم در فرانسه - و سپهری - شاعر معاصر ایرانی - از چنین موهبتی بی‌بهره نبوده‌اند و از جمله شاعرانی هستند که برای طبیعت ارزش ویژه‌ای قائل‌اند و در دامان آن به آرامش نسبی دست می‌یابند. ولی هردو در پی دنیایی فراتر از دنیای طبیعت‌اند: در پی آرامگاه یا مدینه‌ای فاضله.

بودلر و سهراب، هر دو در جست‌وجوی خلوتگاه و مأمَنی هستند که روح لطیف شاعرانه آنان در آن آرام گیرد. شاید بتوان آن مأمَن را «بهشت گمشده» قلمداد کرد ولی در این جست‌وجو، هرکدام از این شعرا به مقتضای زمان، مکان، فرهنگ، آموزه و آیین مرز و بومشان، مسیری را طی کرده‌اند و مضامین فکری خاصی ارائه داده‌اند.

در این مقاله تلاش شده است همگن بودن این دو شاعر در برخی مضامین مذکور نشان داده شود، به گونه‌ای که نه تنها نقاط اشتراک، بلکه وجوه افتراق آنان در عرصه ادبی و هنری برشمرده شود.

## بودلر و سپهری

شارل بودلر در شهر پاریس پا به عرصه وجود نهاد. او از اوان کودکی به‌دلیل مرگ پدر و مشکلات خانوادگی و احساس ناامنی، غرق در افکار کودکانه و دنیای تخیل شد. در دوران جوانی، معشوقه‌اش «ژان دو وال» الهام‌بخش اشعار وی است؛ ولی بودن در کنار این معشوق زمینی نیز ره‌آوردی جز اضطراب به‌همراه نداشت. برای گریز از شوم‌بختی، سفر به دوردست‌ها را پیشه کرد. سفر به هند، برای او مبنایی برای تجربه دنیای خیالی شاعرانه از طبیعت، دریا و کشتی شد. گرچه وی شاعری طبیعت‌گرا است، چون در دامان آن به آرامش مطلوب دست نیافت، آن را تباه می‌پنداشت. از نظر او، طبیعت، نشانه سقوط انسان است که جذابیتی شوم دارد و درنهایت، چنین نتیجه می‌گیرد که زمزمه‌های زمینی، بازتاب تیره‌بختی بشر است و انسان نمی‌تواند با عشق زمینی از چنگ رنج‌های دنیوی بگریزد؛ از این‌رو، روح او در جست‌وجوی بهشتی است که در آن بیارامد.

سهراب سپهری نیز شاعر و نقاش ایرانی است. او در عصر نوین تکنولوژی، در اندیشه قانون طبیعت است و خود را به دامان آن می‌سپارد. طبیعت و عناصر طبیعی آن، الهام‌بخش شعر لطیف او می‌شوند و او در دل طبیعت، در مسیر عرفان شرقی، گام می‌بردارد، ولی پیوسته در پی ناکجاآبادی است که روح لطیف شاعرانه‌اش دور از هیاهو بیاساید.

سپهری و بودلر هر دو شاعر و هنرمندند؛ یکی در خاورزمین و دیگری در باختر. روحیه حساس و لطیف این دو شاعر، در شم هنرمندانه و باریک‌بینی آنان ریشه دارد. هر دوی آنها غالباً اشعار خویش را با تأثیرپذیری از مکتب ادبی رمانتیسم و سمبولیسم خلق کرده‌اند. هر دو از دغدغه‌های زندگی زمینی به‌ستوه آمده‌اند و در پی راه‌گریزی از آن هستند. هر دو سرزمینی ایده‌آل و رؤیایی را آرزو می‌کنند که یکی آن را «ناکجاآباد» و «هیچستان» می‌نامد و دیگری «بهشت گمشده». اما موضوع اساسی و قابل تأمل، شیوه‌های جست‌وجوی این بهشت خیالی توسط دو شاعر است که مظاهر آن نیز در اشعارشان به‌وضوح قابل مشاهده است:

گرایش به سفر، طبیعت‌گرایی، تمایل به تداعی یادمان‌های کودکی و گرایش به عرفان و مذهب در سپهری و گرایش به عوامل لذت‌آفرین — مانند «افیون» و «الکل» — در بودلر،

از جمله مواردی است که با متوسل شدن به آنها، در صدد خلق دنیایی آرام و خیالی برای خویش هستند.

### گرایش به طبیعت

طبیعت، مأمَن و معبد غالب شعرای جهان است، زیرا در نظر آنان، طبیعت، مهد عشق و محبت است؛ از این رو برای گریز از قیل و قال آدمیان و هیاهوی زندگی پردغدغه، به دامان طبیعت پناه می‌آورند تا شاید دمی آرام بگیرند.

اندیشه و شعر سپهری و بودلر، تحت تأثیر مکتب ادبی رومانتیسم و سمبولیسم است و طبیعت‌گرایی که از شاخصه‌های این مکاتب به‌شمار می‌رود، به‌وفور در آثار این دو شاعر مشاهده می‌شود.

طبیعت از این جهت نیز مأمَن و معبد غالب شعرای جهان است که در نظر آنان، مهد عشق و پاکی و صفا است. بودلر و سپهری هم از جمله این شاعران‌اند. بودلر، شاعر دنیاگریز فرانسوی از مشاهده طبیعت به آرامش می‌رسد و عشق خویش را از طبیعت الهام می‌گیرد؛ از این رو آشکارا اجزای طبیعت را می‌ستاید:

ای شفق! تو چه آرام و پرمهری! نورهای سرخی که هنوز در افق همچون نشانه احتضار روز دامن می‌کشند، زیر فشار پیروزمند شب، روشنی چلچراغ‌هایی که لکه‌های سرخ تیره‌ای روی آخرین جلوه‌های پرشکوه غروب می‌اندازد، همانندی دارند با احساسات پیچیده‌ای که در دل آدمی، در ساعات مهم زندگی در نبردند. (گل‌های سر، شفق)  
لذتی بزرگ است نگاه را در پهنه آسمان و دریا غرقه کردن! خلوت، سکوت، پاکیزگی بی‌همانند آسمان آبی، آدمی را مسحور خویش می‌سازد. (گل‌های سر، اعتراف هنرمند)

روح آرام و پاک سپهری نیز پیوسته با لحظه‌های سبز طبیعت همدم و همگام است. او می‌کوشد با بازگشت به دامان طبیعت، به آرامش روح برسد؛ به کلامی دیگر، او که دنیاگریز است و در پی هیچستان می‌گردد، جهان آرمانی خود را در دامان طبیعت می‌یابد و آن را چنین توصیف می‌کند:

...من ندیدم دو صنوبر را با هم دشمن

من ندیدم بیدی، سایه‌اش را بفروشد به زمین  
رایگان می‌بخشد نارون شاخه خود را به کلاغ...  
هر کجا برگی هست، شور من می‌شکفتد... (صدای پای آب)

بودلر و سپهری هر دو از نظاره عناصر طبیعت، آفریدگار آن را می‌ستایند و به نوعی عرفان می‌رسند. در «رابطه‌ها» — یکی از مشهورترین اشعار بودلر — طبیعت، مانند معبدی است که درمیان آن، ستون‌های جاندار، گاه کلماتی درهم‌ریخته زمزمه می‌کنند. آدمی در گذار از این معبد، از جنگل نمادهایی می‌گذرد که با نگاهی آشنا به او خیره می‌شوند؛ همچون پژواک‌هایی دنباله‌دار که از دوردست می‌آیند و در وحدتی ژرف و سایه‌دار درهم می‌آمیزند. (گل‌های شر، رابطه‌ها)

در این شعر، بودلر، با زبانی ساده، راز زیبایی طبیعت و شگفتی‌های عرفان را بازگو می‌کند.

سپهری نه‌تنها به دامان طبیعت پناه می‌برد، بلکه با تماشای زیبایی‌های آن، آفریدگارش را می‌ستاید. به سخنی دیگر، سپهری با دیدی بازتر و فلسفی‌تر از بودلر به عناصر زیبایی طبیعت می‌نگرد. در نظر او، همه عناصر طبیعت دلیلی بر وجود آفریدگارشان هستند؛ از این‌رو، در اشعار او، هیچ‌یک از اجزای طبیعت خوار شمرده نمی‌شود: در اشعار او، «شب» مظهر پلیدی و «کرکس» مظهر زشتی نیست. او در دل طبیعت، وجود «خدا» را احساس می‌کند:

تو اگر در تپش باغ، خدا را دیدی، همت کن  
و بگو ماهی‌ها حوضشان بی‌آب است (صدای پای آب)

و یا در شعر «نشانی»، خانه خدا را در دامان طبیعت می‌جوید:  
خانه دوست کجاست؟

نرسیده به درخت،

کوچه‌باغی است که از خواب خدا سبزتر است...

پس به سمت گل تنهایی می‌پیچی

دو قدم مانده به گل،

پای فواره جاوید اساطیر زمان می‌مانی... (صدای پای آب)

و خدایی که در این نزدیکی است لای این شب‌بوها، پای آن کاج بلند، روی آگاهی آب،  
روی قانون گیاه... (صدای پای آب)

به هر روی، طبیعت‌ستایی سپهری، به‌ظاهر به طبیعت‌ستایی بودلر شباهت دارد، ولی ریشه‌هایش درون‌مایه‌ای عمیق‌تر دارد و آن، عرفان غنی شرقی است. طبیعت، پناهگاه هر دو شاعر است، چراکه طبیعت و فلسفه هستی آن، آرامش نسبی را برایشان به‌ارمغان می‌آورد.

### سفر

یکی دیگر از مضامین برجسته اشعار بودلر و سپهری، «سفر» است: گریز از پلشتی‌ها و سفر به جهانی اسطوره‌ای و آرمانی و شناخت حقیقت. سفر در شعر سپهری، واژه پرمعنایی است. او که از تنهایی و تضادهای دنیوی دررنج است، همواره در پی هجرت است. او در اشعارش به سیر و سلوک روحی و سیر انفس پرداخته، در صورتی که مراد بودلر از سفر، سفر دنیوی است؛ از این‌رو، معنای سفر در اشعار او با اشعار بودلر مغایر می‌شود.

سپهری گاه با شعرش به درون دنیای بی‌زمان اسطوره‌ها سفر می‌کند و هبوط انسان، غفلت رنگین‌حوا و اندوه ژرف به‌دنیا آمدن و زیستن در جهانی پر از رنج را به‌تصویر می‌کشد (دستغیب، ۱۳۸۵: ۱۲۳):

عبور باید کرد،

صدای باد می‌آید،

عبور باید کرد،

و من مسافر ام ای بادهای همواره!

مرا به وسعت تشکیل برگ‌ها ببرید،

مرا به کودکی شورآب‌ها برسانید...

مرا به خلوت ابعاد زندگی ببرید،

حضور هیچ «ملایم» را به من نشان بدهید (هشت کتاب)

سفر سپهری در این شعر، سفر ساده‌ای نیست؛ همسفری است در پیچ و خم‌های زندگی دنیوی که بوی مرگ از آن به‌مشام می‌رسد و شاعر نیز به‌مثابه مسافری است به جهانی

دیگر (مرگ برای سپهری به منزله فراغت از این دنیا است)؛ او نیز از تنهایی خود بر این کرهٔ خاکی شکوه می‌کند و تمنای سفر به دیاری آشنا را دارد:

باید امشب چمدانی را  
که به اندازهٔ پیراهن تنهایی من جا دارد، بردارم  
و به سمتی بروم  
که درختان حماسی پیدا است  
رو به آن وسعت بی‌واژه که همواره مرا می‌خواند  
یک نفر باز صدا زد سهراب!  
کفش‌هایم کو؟ (صدای پای آب)

و در برخی از اشعارش با بازگویی علت سفر خویش، حالات عرفانی خود را به‌نمایش می‌گذارد:

قایمی خواهم ساخت، خواهم انداخت به آب  
دور خواهم شد از این خاک غریب  
که در آن هیچ‌کس نیست که در بیشهٔ عشق  
قهرمانان را بیدار کند (بشت دریاها)

بودلر نیز به سفر گرایش دارد؛ ولی سفر برای بودلر، مفهومی متفاوت دارد. در غالب اشعارش، سفر به روی دریا به‌وقوع می‌پیوندد و او سکوت پرشکوه مناظر کرانه‌های دریای مدیترانه را به‌تصویر می‌کشد و دریا که نماد تحرک، پویایی، جنبش، و تصویر زندگی است، میل به زندگی را در او زنده می‌کند. سفر بر روی آب‌های موج دریا از یک‌سو سبب تداعی یادمان‌های کودکانهٔ او می‌شود و از سوی دیگر، او را از قید و بندهای بشری و اجتماعی می‌رهاند؛ چنان‌که خود، سفر را حربه‌ای برای گریز از ملال قلمداد می‌کند:

ما را هوای سیر و سفر می‌کشد به خویش  
زندان شهر ماست پر از وحشت و ملال  
با ما زیاد بود سفر قصه سر کنید  
باری، چه دیده‌اید در آیینۀ خیال؟ (گل‌های ثمر، سفر)

سفر برای بودلر، سبب انگیزش امیدی می‌شود که به‌محض رسیدن به مقصد، آن را ازدست می‌دهد؛ از این‌رو، سفر برای او همواره به‌صورت تمنایی باقی می‌ماند. در شعر

«دعوت به سفر»، دل‌تنگی‌های دوران کودکی خود را به یاد می‌آورد و تنها همبازی خود، خواهرش را به دنیایی خیالی می‌برد و او را به سفر دعوت می‌کند:

خواهر من! فکر کن که چه شیرین است از اینجا رفتن، و آنجا با هم زیستن، عشق‌ورزیدن و مردن در سرزمینی که شبیه توست...

آنجا هرچه هست، نیست مگر نظم و زیبایی، تجمل، آرامش و مواهب عاطفی. آنجا زمان شادمانه می‌گذرد. اثاثیه براق، صیقل‌خورده از گذشت سالیان، اتاق‌هایمان را زینت می‌بخشد... آنجا هرچه هست، نیست مگر نظم و زیبایی، تجمل و آرامش و مواهب عاطفی. («دعوت به سفر»)

در موارد بسیار محدود، سفر در شعر بودلر به مفهوم مرگ نزدیک می‌شود. شعر «سفر» او که مملو از دیدی بدبینانه به زندگی زمینی است، با مرگ به پایان می‌رسد و از این منظر، فصل مشترکی با شعر سپهری دارد. می‌توان گفت بودلر از معدود شاعران مرگ‌اندیش قرن ۱۹ میلادی است. وی «مرگ» را به‌عنوان یکی از مضامین اشعار خود برگزیده و به اساس زیبایی‌شناسانه آن نیز پرداخته است. گرچه نگاه سپهری و بودلر به دلیل تفاوت‌های فکری و مذهبی به مقوله مرگ، از هم متفاوت است، در یک مورد در یک راستا قرار می‌گیرند و آن، رهایی‌یافتن از ناهنجاری‌های حیات توسط مرگ است.

گاه بودلر با سفر به روی کشتی و دریا، خاطرات دوران کودکی خود را به یاد می‌آورد؛ آن زمان که دلزده از وجود ناپدری و فضای سرد خانواده می‌گریزد و به سفر بر آب‌های دریا پناه می‌برد:

ای دریا که دشواری‌های ما را تسلی می‌بخشی

بهشت سرسبز عشق‌های کودکانه

گردش‌ها، ترانه‌ها، بوسه‌ها، دسته‌گل‌ها

سرود سازها که در پس تپه‌ها در لرزش است با کوزه‌های شراب

شب‌هنگام در بیشه‌ها

آیا آن بهشت پاک کودکانه دورتر از هندوچین است؟ («غمگین و سرگردان»)

رویکرد به تداعی یادمان‌های گذشته در سپهری نیز نمایانگر دنیای درونی او است. می‌توان گفت که او نیز در جست‌وجوی گذشته‌ای است که مفهوم کودکی و زندگی ساده



را تداعی کند:

اهل کاشانم

روزگارم بد نیست

تکه‌نانی دارم

خرده‌هوشی

سر سوزن ذوقی (صدای پای آب)

به عبارت دیگر، سپهری از جهان مدرن و متعلقات آن می‌هراسد:

من از سطح سیمای قرن می‌ترسم

بیا تا ترسم از شهرهایی که خاک سیاهشان چراگاه جرثقیل است (باغ همسفران)

بودلر نیز مانند سپهری، از جهان مدرن تکنولوژی‌گریزان است و دنیای روزمره را چنان

می‌بیند که رنگی سیاه بر آن سایه افکنده است:

در این احوال، شیاطین خبیث، همچون بازرگانان، کاهلانه در فضا بیدار می‌شوند.

یکی دیگر از موارد مشترکی که در آثار هر دو شاعر مشاهده می‌شود، «فردیت» است.

بودلر و سپهری به مقدرات اجتماعی و مضامین سیاسی - ایدئولوژیکی پیرامون خود بی‌اعتنا

هستند؛ زیرا جامعه پاسخگوی خواست‌ها و تمنیات درونی آنها نیست. آنان در عصر مدرن،

بی‌هیچ توجهی به دنیای پرهیاهوی سیاست، مترجم رؤیاهای ساده‌افکار خویش‌اند و

به‌گونه‌ای «من» محوری و فردیت، اساس شعرشان را تشکیل می‌دهد. شعر سپهری و

بودلر سراسر بیان اندیشه‌ی شاعرانه و تجلی زیبایی‌های اندیشه‌ی آنان است. هر دو، شاعران

آسمانی‌اند که بر روی کره‌ی خاکی، احساسی غریب دارند و پیوسته در اندیشه‌ی هجرت به

آرمانشهر خویش هستند؛ هر دو با جهان واقعیت و رویدادهایشان بیگانه‌اند و از قضاوت و

تفسیر وقایع روزمره‌ی جهان گریزانند؛ از این رو، زبان شعرشان، زبان اجتماعی نیست و جزو

معدود شعری هستند که با تاریخ و سیاست آمیخته نشده‌اند.

در آثار بودلر و سپهری، واژه‌هایی مانند «مبارزه»، «مقایسه»، و «پیروزی» مفهومی

ندارند. از نگاه سپهری، قطار سیاست خالی می‌رود و توشه‌ای ندارد:

من قطاری دیدم، روشنایی می‌برد،

من قطاری دیدم، فقه می‌برد و چه سنگین می‌رفت،

من قطاری دیدم، که سیاست می‌برد و چه خالی می‌رفت. (صدای پای آب)  
 بودلر نیز با بیان تمثیلی، نفرت خود را از مضامین اجتماعی و سیاسی ابراز می‌کند:  
 شما که در پی کنجکاوی هرزه‌گردتان گاه به‌هنگام شورش کشانده شده‌اید، آیا با تماشای  
 کتک‌خوردن جمهوریخواهی از یکی از پاسداران آرامش مردم در خود لذتی را احساس  
 کرده‌اید؟ (کوثری، ۱۳۵۰: ۶۵)

هرگونه شعری که از نظریه‌ای سیاسی یا اجتماعی دفاع کند و یا به تهذیب اخلاق  
 گرفتار آید و یا در مباحثه فلسفی فرو رود، مورد تقبیح بودلر است. بودلر و سپهری بی‌اعتنا  
 به تحولات اجتماعی، با آمیزش دنیای واقعی و خیالی خود و با تلفیق صداها و عطرها و  
 رنگ‌ها، دنیای نوینی می‌آفرینند که به‌هیچ‌روی با نگرش اجتماعی همراه نمی‌شود، بلکه گاه  
 نغمه‌ای رماتیک‌گونه سر می‌دهد و گاه شعری نمادین و سمبولیک است.

### در جست‌وجوی عاملی لذت‌آفرین

تاریخ ادبیات گواهی می‌دهد که شعرا همواره در معرض تهدید ندای عوامل لذت‌آفرین  
 مانند «شراب و افیون» بوده‌اند. شاعر فرانسوی، بودلر، همواره به معشوقه سیاه خود —  
 «تریاک» — عشق می‌ورزیده و در وصف شراب نیز اشعار بسیاری سروده است. او برای  
 گریز از دغدغه‌های جهان واقعی، به معشوقه سیاه خود پناه می‌برد؛ زیرا به اعتقاد او، «این  
 معشوقه سیاه، معنی مرموزی به همه رنگ‌ها می‌دهد و صداها را بسیار دقیق و روشن  
 به‌تموج درمی‌آورد و گاهی در مناظری که در برابر چشمان ما است، جرعه‌ای رنگ و نور مبهم  
 می‌آمیزد و در پایان افق، شهرهای مشرق به رنگ محو از دور دیده می‌شود که خورشید،  
 باران طلایی بر آن می‌بارد». (هنرمندی، ۲۷۴)

درون مایه اشعار بودلر چنین می‌نمایند که روح سرگردان شاعر، آزرده از این دنیای خاکی  
 به انزوایی افراطی و تراژیک رانده شده و در مسیر جست‌وجوی آرامش و زیبایی مطلق، به  
 معشوقه‌های زمینی پناه آورده است. اشعار وی مانند «روح شراب» و «شراب آدمکش»،  
 بیانگر سیطره دنیای وهم و خیال بر دنیای شاعر است:

شبی، روح شراب، در شیشه چنین آواز می‌خواند: ای آدمی! ای نامراد گرامی! من از زندان

شیشه‌ای، و از پس لاک‌های ارغوانی خویش، سرودی سرشار از روشنایی و برادری  
به‌سوی تو می‌دهم. («روح شراب»)

حال آنکه شاعر پاک‌دل و صلح‌طلب ایرانی، سپهری، همیشه از چنین عوامل لذت‌آفرین  
کذایی گریزان است. او که شاعری مسلمان و عارف‌مسلک است، عناصر دیگری را  
برای رسیدن به آرامش در آرمانشهر خویش برمی‌گزیند. او که از زندگی مدرن شهری  
و دستاوردهای آن بیزار است، هرگز در اندیشه‌ی معشوقه‌ی زمینی نیست و پیوسته در پی راز  
هستی می‌گردد:

دست‌هایی چه فراخ!

کوه‌هایی چه بلند!

در گلستانه چه بوی علفی می‌آمد!

من در این آبادی پی چیزی می‌گشتم:

پی خوابی شاید، پی نوری، ریگی، لبخند. (در گلستانه)

نگرش بودلر به زندگی منفی است. او از دنیا گریزان است. نگاه وی در جهانی مادی  
مستحیل شده است و هرگز قادر نیست نقبی به جهان فراسو بزند؛ از این‌رو، در تقابل با  
عناصر و نیروهای آزاردهنده، تنها تدبیر و راه نجات را در پناه الکل و افیون می‌جوید.  
حال آنکه نگرش سپهری به جهان از دریچه‌ی مخالف است. او زندگی را می‌ستاید و از آن  
گریزان نیست؛ بلکه از خصوصت‌ها گریزان است:

زندگی رسم خوشایندی است

زندگی بال و پری دارد با وسعت مرگ

پرشی دارد اندازه‌ی عشق

زندگی چیزی نیست که لب طاقچه‌ی عادت از یاد من و تو برود

زندگی جذبه‌ی دستی است که می‌چیند

زندگی بعد درخت است به چشم حشره

زندگی تجربه‌ی شب‌پره در تاریکی است. (صدای پای آب)

گزینش عوامل لذت‌آفرین زمینی توسط بودلر، ما را ناگزیر می‌کند پیوندی میان اندیشه‌ی  
شاعرانه و فرهنگ غربی او بیابیم و در این مسیر، دیدگاه شاعرانه و عارفانه‌ی سپهری به میزان  
زیادی از او فاصله می‌گیرد. ولی روحیه‌ی جست‌وجوگر سپهری با عوامل لذت‌آفرینی مانند

«الکل» آرام نمی‌گیرد. او که تنهایی و غربت آدمی را در جهانی بی‌بنیان به تصویر می‌کشد، در دنیای فراتر از کرهٔ خاکی در پی آرمان‌های خویش می‌گردد:

و در دل من چیزی است  
 مثل یک بیشهٔ نور، مثل خواب دم صبح  
 و چنان بی‌تابم که دلم می‌خواهد  
 بدوم تا ته دشت، بروم تا سر کوه  
 دورها آوایی هست که مرا می‌خواند. (در گلستانه)

به سخن دیگر، او که عرفان اسلامی را در ذات دارد، می‌کوشد از تنهایی خود به درگاه الهی پناه ببرد، و این مأمن برای او لذتی به‌همراه دارد که امید به زندگی را در او زنده می‌کند:

زندگی خالی نیست  
 مهربانی هست  
 سیب هست، ایمان هست  
 آری، تا شقایق هست، زندگی باید کرد. (در گلستانه)

می‌توان گفت که فرجام جست‌وجوهای سپهری، رسیدن به حقیقت ملموس خدا است.

## نتیجه‌گیری

باتوجه به مطالب مذکور و نیز بررسی‌های انجام‌شده، به این نتیجه می‌رسیم که دو شاعر آرمان‌گرای شرقی و غربی (سپهری و بودلر) به‌دلیل ماهیت و مضمون شعری، نقاط مشترک و متفاوتی دارند:

تلاطم و جریان روحی هر دو شاعر سبب شده است تا پیوسته در جست‌وجوی آرمانشهری باشند که صلح و آرامش را به‌ارمغان آورد؛ از این‌رو، از زندگی مدرن و جلوه‌های مادی آن گریزان‌ند و به دامان طبیعت، سفر به دوردست‌ها و... پناه می‌آورند. هر دو برخلاف روشنفکران معاصر خود، به‌جای توجه به مسائل سیاسی و مضامین اجتماعی، به «فردیت» روی آوردند و از این‌رو است که دیدگاه آنان، نگرش فردی و درون‌گرایانه است و ماهیت شعر هر دو شاعر، زایندهٔ قدرت تخیل، حساسیت و تصویرگری آنان است.

تفاوت سپهری با بودلر آن است که روحیه سپهری، آرامش‌طلب و جست‌وجوگر است درحالی که بر وجود بودلر، «من» ناآرام ولی جست‌وجوگر سایه افکنده است. شاید بتوان گفت که سپهری در پی حقیقت هستی است و آرمانشهر خود را در دنیای بی‌بغض و کینه‌ای که خداوند بر طبیعت آن حاکم است، می‌جوید و به‌گونه‌ای در حالت مشهود مطلوب خویش است، ولی بودلر که در مسیر جست‌وجوی مدینه فاضله خویش سردرگم است، به اصل دل‌آرام مطلوبی دست نیافته است. جوهر اندیشه شاعرانه سپهری، عرفان است و از این رو به بیان نفسانیت و لذا بد صرف بسنده نمی‌کند و از این منظر، اشعارش در تقابل با اشعار بودلر قرار می‌گیرند.

عرفان سپهری، عرفان تأمل و آرامش است. او در جست‌وجوی آرامش در دنیایی فراسو است. بودلر و سپهری هر دو در جست‌وجوی «ناکجاآباد» هستند؛ و چنان که اشعارشان می‌نمایند، مدینه فاضله سپهری در هاله‌ای از تردید فرو می‌رود و این تردید به یقین و بیداری و آگاهی درونی بدل می‌شود، ولی مدینه فاضله بودلر به واسطه افکار مادی او همچنان در هاله‌ای از تردید باقی می‌ماند.

## کتابنامه

- آزاد، پیمان. ۱۳۷۴. در حسرت پرواز. تهران: نشر هیرمند.  
دستغیب، عبدالعلی. ۱۳۸۵. باغ شعر سبز. تهران: نشر آمیتیس.  
حقوقی، محمد. ۱۳۷۳. سهراب سپهری. تهران: نشر نگاه.  
کوثری، عبدالله. ۱۳۵۰. بنیاد شعر نو در فرانسه. تهران: نشر بازگانی.

- Jackson, John E. 1982. *La Mort Baudelaire*. La Baconière.  
PIA, Pascal. 1952. *Baudelaire par lui-même*. Le Seuil.  
Dix études sur Baudelaire, réunies par Martine BERCOT et André GUYAUX,  
Paris: Champion, 1993.  
Sartre, Jean-Paul. 1947. *Baudelaire*. Gallimard.  
Slama, Marie-Gabrielle. 2005. *Les Fleurs du Mal*. Paris: Ellipses.